



25 دسمبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی به رویدادهای تاریخی:

اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین

به استناد "سراج التواریخ"

(قسمت پانزدهم)

نگاه اجمالی به قسمت های گذشته:

هدف اصلی از این نوشته که تا حال در چهارده قسمت در این پورتال وزین اقبال نشر یافته است، روشن ساختن زوایای تاریک یکی از موضوعات مهم تاریخ معاصر کشور یعنی حادثه قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین میباشد که بتاريخ 9 حوت 1297 (21 فبروری 1919م) در نیمه شب در شکارگاه "کله گوش" لمقان (لغمان) بوسیله یک فرد ناشناس هنگامی به وقوع پیوست که امیر در خیمه مخصوص بخواب رفته بود و تعدادی از اهل دربار در خیمه های اطراف آن استراحت داشتند و خدام مؤظف در چند ردیف از خوابگاه امیر محافظت میکردند.

از آنروز تا حال که تقریباً 98 سال می گذرد، این قتل همچنان مرموز باقی مانده و هیچ کس موفق به حل این معما بطور مستند نشده است. در این مورد کسیکه بیشترین شرح از حدوث این واقعه را تقریباً 50 سال بعد از وقوع آن با احتیاط و به مقتضای شرایط سیاسی سالهای 1345ش به نشر سپرد، همانا شادان روان میرغلام محمد غبار بود که در جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" زیر عنوان فرعی "کشته شدن امیر حبیب الله خان (21 فبروری 1919)" به قید قلم آورد. اما محققان دیگر موضوع را با بسیار اختصار در حدود چند پراگراف و یا یکی دو صفحه بیشتر توضیح نکرده و هریک در زمینه به نظریه پردازی خود بر مبنای شایعات پرداخته اند.

یگانه نگارنده ای که شرح مبسوط با ذکر جزئیات این حادثه را که شخصاً به چشم دیده و به گوش شنیده و در حقیقت در بسا موارد شاهد عینی بوده است، فقط پنج شش سال بعد از وقوع آن ثبت اوراق تاریخ کرد، علامه فیض محمد کاتب بود که در جلد چهارم، بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" در حدود یک صد صفحه را به گزارش رویداد های یومیه آن اختصاص داد. از آنجائیکه به دلالتی نامعلوم دست نویس قسمت اخیر جلد سوم سراج التواریخ و سلسله مکمل جلد چهارم آن تا یک وقت در ریاست دارالتألیف وزارت معارف وقت موجود بود، دفعتهاً مفقود و از دسترس بیرون گردید، لذا با فقدان این سند مهم کتبی یک برهه ای مهم تاریخ آن عصر در تاریکی قرار گرفت و هیچ محقق دیگر نتوانست در زمینه بطور مستند آنرا اشاعه نماید. خوشبختانه در سال 1386 ش روی تصادف این نسخه کمیاب و مهم دست نویس علامه کاتب بوسیله آقای محمد وسیم امیری بازیاب و پیدا شد و به ویراستاری دانشمند هموطن آقای داکتر محمد سرور مولایی با ایزاد یک مقدمه مبسوط و تصحیح و فهارس در ظرف سه سال آماده چاپ گردید که در قسمت اول این مقاله بطور کل راجع به "سراج

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

التواریخ" و نیز مجلدات هفتگانه چاپ جدید آن که در سال 1390ش توسط مؤسسه انتشارات امیری در کابل به زیور طبع آراسته گردید، معلومات مختصر تقدیم شد. در قسمت دوم و سوم مقاله سعی بعمل آمد تا در باره قتل امیر، عاملان و انگیزه های احتمالی آن به تاسی از نظریات بعضی از محققان و مؤرخان مطالبی مختصر بعرض برسد، و اما از قسمت چهارم تا اخیر قسمت چهاردهم این مقاله آنچه را علامه فیض محمد کاتب در صد صفحه اخیر بخش سوم - جلد چهارم سراج التواریخ بقلم توانای خود در اواخر 1304ش نگاشته بود و پس از بازیابی نسخه قلمی آن در کابل به چاپ رسید، با امانت داری کامل اقتباس و خدمت علاقمندان تاریخ پیشکش نمایم.

در اینجا قابل ذکر میدانم که در شیوه تحریر علامه کاتب موضوعات بصورت پیهم نوشته و کمتر به پراگرافها از هم مجزا شده اند، مگر با ذکر بعضی عناوین فرعی. این قلم کوشیده تا برای سهولت مطالعه، موضوعات را از شکل پیهم به قید فقرات (پراگراف ها) در آورده و عین متن را در پراگراف جداگانه در داخل "ناخنک" با ذکر صفحه مربوطه بگنجانند و نیز در چند مورد محدود بعضی مطالب فرعی و کم اهمیت را با علامه گذاری بقسم "...." خلاصه کرده و همچنان توضیحیه های لازم را که از این قلم درج متن شده در بین براکت [...] بعضاً با ذکر نام علاوه دارد. امید است محققانی محترمی که با استفاده از این مقاله مطلبی را در نوشته های خود اقتباس میکنند، لطف فرموده در ارائه مأخذ بنویسند: به استناد سراج التواریخ، برگرفته از.... (اثر فوق الذکر اینجانب) تا بدینوسیله امانت داری در شیوه تحقیق مرعی گردد.

برگزیده هایی از مبحث قتل امیرحبیب الله خان از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ":

اینکه چرا به تعقیب اقتباس متن مکمل گزارش علامه کاتب در مورد شهادت امیرحبیب الله خان سراج الملة والدین خواستم متن گزارش مرحوم غبار را در زمینه نیز درج این اثر کنم، بنابر دو لیل است: اول - هر دو متن البته با تفاوتی کم در واقع بیک مسیر حادثه را بیان میدارند و خواننده فکر میکند که غبار از گزارش های کاتب استفاده کرده است، درحالیکه گمان نمیرود که غبار به نوشته های قلمی کاتب دست یافته و از آن بهره جسته باشد. لذا اهمیت نوشته غبار در آنست که او رویداد قتل امیر را بطور مستقل تتبع و هم قسماً از ورای چشم دیدها و شنیدگی های مؤثق خودش بیان داشته است که به این اساس تشابه بین دو متن میتواند بیانگر رویدادهای واقعی باشد که دو نگارنده مستقلانه آنرا بیان نموده اند.

دوم - علامه فیض محمد کاتب بحث را با قیام عساکر و زندانی ساختن سپهسالار محمد نادر خان و دوبرادرش و نیز به ذلت کشانیدن میرزا محمد حسین خان مستوفی و گسیل نصرالله خان و عنایت الله خان و جمعی از درباریان ایشان به سمت کابل به پایان رسانیده و ادامه بحث را موکول به "وقایع نگار عهد سعادت مهد سلطنت اعلیحضرت امیر امان الله خان" ساخته و سراج التواریخ را در همین جا خاتمه بخشیده است. چون رویداد های ده ماه اول سلطنت امیر امان الله خان را که علامه کاتب بطور جداگانه به نگارش در آورده بود، اکنون در دست نیست، لذا بغرض توضیح رویدادهای بعدی، لازم می افتد تا برای اكمال بحث ادامه مختصر موضوع را از مبحث "گشته شدن امیرحبیب الله خان" از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" اقتباس و جهت معلومات مزید در این قسمت خدمت علاقمندان تقدیم دارم، زنده یاد غبار می نویسد:

«امیرحبیب الله خان در اوایل سلطنت خود طرف تنفر زیاد مردم افغانستان قرار نداشت، زیرا مردم از خشونت پدرش کوفته خاطر بودند و زمامداری او را مغتنم می شمردند. اما امیر حبیب الله خان

نتوانست این وضع را حفظ کند. حکام و مأمورین مطلق العنان و رشوه خوار دولت او توده های مردم را بستوه آورده بودند، امضای معاهده با انگلیس در 1905 قشر روشنفکر را از اراده امیر نا امید ساخته بود و خونریزی از مشروطه طلبان این ناامیدی را به کینه و انتقام مبدل کرد و انعکاسی آن آتش تفنگچه شوربازار بود [سوء قصد علیه جان امیر حین عبور از چهار چته قریب شور بازار]. بیباکی و تکبر و تهدید امیر دربار را برضد او برانگیخت و حیات خصوصی او که در حرم فرو رفته بود، در شهرها تولید نفرت کرد. نرمش و سازش سیاسی امیر با انگلیس و جلو گیری از عزم جهاد مردم افغانستان و سرحدات آزاد، تأثیر عمیق و منفی در کشور نموده بود، زیرا هنگامیکه ملاء نجم الدین صاحب هده در سال 1909م فتوای جهاد علیه استعمار انگلیس صادر کرد، درکابل، کاپیسا، پروان لوگر، پاکتیا و غیره هیجانی از مردم پیدا و آمادگی به جنگ آغاز شد. نایب السلطنه [سردار نصرالله خان] نیز به امداد اسلحه در سرحدات پرداخت، اما امیر حبیب الله خان "جهاد مردم را بدون اجازه و امر پادشاه اسلام ناجائز قلم داد کرد" و آخذزاده موسهی ملاء محمد جان صاحب را که در صدد جمع آوری مجاهدین و حمله علیه انگلیس بود، درکابل احضار و تحت نظر نگهداشت. همچنان امیر ناظر محمد صفر خان امین الاطلاعات را که یکی از ارکان امور نایب السلطنه و تحریک کننده جهاد بود، محبوس کرد و حاجی عبدالرزاق خان را که بین نایب السلطنه و سرحدات آزاد وسیط بود، محکوم به کندن ریشش کرد. «(غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ" جلد اول، چاپ چهارم، 1368، صفحه 740)

«در زمستان 1919م هنگامیکه امیر حبیب الله خان با دربار خود در شتائیه جلال آباد و لغمان مشغول تفریح و سردار امان الله خان عین الدوله بحیث وکیل سلطنت در پایتخت مقیم بود، یک حادثه سیاسی در موضع "کله گوش" لغمان واقع شد و در زندگانی اجتماعی افغانستان تأثیر عمیقی کرد. امیرحبیب الله خان در فروری 1919 (جمادی الاول 1337) با تمام دربار خود به قصد "شکار ماهی" از جلال آباد به لغمان رفت و در کله گوش خیمه زد. خیمه امیر یک دیر کلان بود که در یک گوشه آن تخت خوابش با پرده ئی از صحن خیمه جدا میشد، در دور خیمه دهلیزی واسطه یک دیوار تجری تشکیل شده بود که محل پاسبانی و استراحت غلام بچه ها و نوکریوال حضور امیر بود و در خارج تجیر عساکر شاهی و افسران محافظ قرار داشت. در اطراف آن خیمه های درباریان افراشته بود. در دهلیز خیمه امیر، محمدخان غلام بچه و خارج دهلیز شاه علیرضا خان کندکمشر افسر نوکریوال بودند. شب پنجشنبه بود و 18 جمادی الاول 1337 (مطابق شب 21 فروری 1919م) در ساعت سه بعد از نصف شب مردی مسلح - شاید با معاونی - یک گوشه از دامن خیمه را بالا زده بسرعت داخل خیمه بزرگ گردید، درحالیکه شاه آرام و بیصدا خفته بود. مرد دهن تفنگچه خود را درنهایت خونسردی دربن گوش چپ امیر گذاشته آتش کرد و بسرعت از راهیکه آمده بود بدررفت. گلوله تفنگچه طرف راست پیشانی امیر را متورم ساخته بود و اما خارج نشد. بصدای تفنگچه محمد خان غلام بچه نوکریوال از دهلیز تجری با احتیاط داخل دروازه خیمه شده و از دور دید که شاه همچنان خفته است. مطمئن شد و برگشت، در صورتیکه شاه از جهان گذشته بود و در خارج خیمه فریادی بلند بود که میگفت: در نزدیک خیمه امیر صاحب شلیک اسلحه شده است. بعدها گفته میشد که این فریاد از خود ضارب بوده است و همچنین گفته شد: همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمشر گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد [غبار در اینجا از ذکر نام این افسر عالی رتبه خود داری میکند، درحالیکه آن وقت گفته می شد که افسر عالی رتبه سپهسالار محمد نادر خان بوده است - والله اعلم] و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمشر

د پانوی شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند. در هر حال امیر حبیب الله خان به اینصورت از بین برده شد.» (صفحه 741)

«نائب السلطنه [سردار نصرالله خان] بعد از صدای کشته شدن امیر آمد و خارج خیمه امیر نشست، مأمورین جمع شدند و کشته امیر را بدیدند، اما نائب السلطنه از دیدن برادر متأثر امتناع نمود و بدرباریان گفت: درجهان ازین قبیل امور بسیار واقع میشود، نباید مضطرب بود بلکه باحواس جمع بایستی متوجه مطلب اصلی شد و آن حفظ وطن و سلطنت اسلامی است. آنگاه معین السلطنه [سردار عنایت الله خان] را که مبهوت مانده بود، تسلی داد و گفت: وقت آنست که شما طوری با من پیش آئید که من هنگام فوت ضیاء الملة والدین با پدر شما پیش آدم و صمیمانه خدمت نمودم. نائب السلطنه امر به اجتماع عسکر و عمله دربار داد و در ضمن نطقی مرگ امیر را افشاء کرد. سپهسالار محمد نادرخان مؤظف شد که قبلاً به جلال آباد رفته قشون را آماده موافقت با وضع جدید نماید، محمد ولی خان سرجماعه مأمور گردید که میت را به جلال آباد منتقل سازد و تیلفون لغمان و جلال آباد زیر سانسور قرار گرفت.» (صفحه 741)

«روز پنجشنبه 18 جمادی الاول مساوی اول حوت 1297 (21 فروری 1919) آغاز شده بود که از بین جمعیت ملکی و نظامی لغمان علی احمد خان شاه آقاسی ملکی پیش شد و گفت: تا وقتیکه پادشاه جدید انتخاب نشود، پادشاه سابق شرعاً تدفین شده نمیتواند، چون شما [نصرالله خان] در خاندان شاهی مرد عالم و فاضل و کامل هستید، لهذا من به شما بیعت میکنم. معین السلطنه [عنایت الله خان فرزند ارشد امیر شهید] دست او را عقب زده و خود پیش شد و گفت: بیعت کردن نخست حق من است. پس دست دراز کرد و بیعت نمود. بیعت شروع و نائب السلطنه پادشاه افغانستان شناخته شد.» [این رویداد در جلال آباد در قصر شاهی رخ داده است، نه در لغمان - کاظم]

«در همین روز نائب السلطنه وارد جلال آباد گردید، سپاه به قومانده معین السلطنه در قشله نظامی شاه جدید را استقبال و سلام کرد. مأمورین ملکی و عده از روشناسان دربار شاهی دست بیعت دادند و بیرق سرخ شاهی افراشته گردید. امیر حبیب الله خان در میدان گلف جلال آباد دفن شد. شاه جدید نامه به وایسرای هند بفرستاد و گفت: به ساعت 3 بجه شب پنجشنبه اعلیحضرت سراج الملة والدین در کله گوش از طرف شخص مجهولی بضرب تفنگچه شهید شد، همه گی مرا به سلطنت انتخاب کردند، تعلقات حکومتی را مانند سابق انشاء الله دوستانه قایم خواهم داشت. [درحالیکه امیر سخت مخالف انگلیس ها بود، ولی حالا با موقف جدید برخلاف گذشته به طمانیت خاطر انگلیس ها پرداخت - کاظم]

«روز دیگر (جمعه) فرامین شاه جدید به ولایات افغانستان ارسال و از کشته شدن شاه سابق و نصب شاه جدید اعلام نمود و بیعت طلب کرد، درحالیکه در همین روز سردار امان الله خان عین الدوله در شهر کابل سلطنت خود را اعلام کرده بود. امیرنصرالله خان یک فرمان رسمی و یک مکتوب خصوصی توسط شجاع الدوله خان فرانشاشی بعنوان عین الدوله فرستاده و در فرمان رسمی حادثه کشته شدن امیر حبیب الله خان و انتخاب خودش به پادشاهی و در نامه خصوصی تعیین یک هیئت مشاور را برای عین الدوله و فرستادن بیعت مردم در جلال آباد تذکر داده بود. هیئت مشاور اینها بودند: سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله، صالح محمد خان نائب سالار، میرزا محمود خان امین نظام و سردار محمد علی خان سرکرده تعمیرات.»

«شجاع الدوله خان به ساعت ده صبح جمعه بکابل رسید و با عین الدوله ملاقات کرد. این همان شخصی است که گفته میشود عضو جمعیت سری دربار و همکار عین الدوله و کشنده امیر حبیب الله

خان است [در اینجا غبار خودش با این عقیده نیست، چون موضوع را از زبان کسان مجهول آورده است "گفته می شد..."]]. چون تا سه روز خبری از شجاع الدوله و کابل به جلال آباد نرسید، امیرنصرالله خان نامه دیگری با سردار محمد یونس خان بعنوان عین الدوله بکابل فرستاد، زیرا تلفون کابل جواب نمیداد. اما سردار محمدیونس خان همینکه بکابل رسید و اوضاع تازه را بدید، فوراً به امیر امان الله خان بیعت کرد.»

«در 24 جمادی الاول شجاع الدوله خان و غلام محمد خان پنچات باشی از کابل با دو کاغذ، یکی نقل بیعت نامه مردم و مامورین ملکی و نظامی کابل به نام امیر امان الله خان و دیگر مکتوبی از افسر و مامور نمایندگان اهالی کابل بعنوان نایب السلطنه بجلال آباد فرستاده شد. اینها در عرض راه خطوط تلفون را قطع میکردند و سواران جلال آباد را که به حفاظت راه ها گماشته شده بودند، برفتن کابل و بیعت به امیر امان الله خان تشویق میکردند، در حالیکه در همین روز در جلال آباد مراسم تاج پوشی امیرنصرالله خان با آتش توپها بعمل آمده بود. نماز شام شجاع الدوله و غلام محمد خان وارد جلال آباد و بعد از تفتیش و تلاشی بنزد امیر پیش شدند. امیر نامه عنوانی خود را خواند که نوشته بود: (دیده شود: صفحه 742) [متن مکمل این نامه قبلاً در قسمت نهم - صفحه 3 و نیز گزارشات غلام محمد خان از جریانات کابل که بحضور نصرالله خان ارائه داشت، در قسمت دهم و همچنان نامه امیرنصرالله خان عنوانی مردم کابل که بوسیله میرزا محمد حسین خان مستوفی نوشته شده و دارای شدت لحن بود در قسمت سیزدهم این مقاله قبلاً بطور مکمل درج شده که مختصر آنها را غبار تذکار داده است]

غبار می نویسد: «نایب السلطنه مایل به خونریزی نبود، گرچه طرفداران او نقشه جنگ را چنین طرح نموده بودند: از جنوب دوست محمد خان ناظم با افسر و عسکر گردیز بالای کابل درافتد، از شمال معین السلطنه با مردم تگاو و مستوفی الممالک از راه کوه دامن کابل را مورد حمله قرار دهد. خود سردار [؟؟] با قشون شرق بصفقت قلب سپاه پایتخت را استهداف [مورد هدف قرار دادن] نماید. شیخ پادشاه کنری هم متعهد شد که از عقب با ده هزار نفر مهمندی مسلح بکابل بتازد و عین الدوله را گرفتار کند. سردار نصرالله خان نپذیرفت و گفت اگر من برای گرفتن تاج و تخت بجنبم، تمام سرحدات شرق کشور در زیر پرچم من جمع خواهند شد، ولی ریختن خون در افغانستان به نفع اسلام نیست، لهذا من از پادشاهی که بالای خون بنا گردد، گذشتم و آنگاه به منشی خود مرزا محمد عمرخان امر کرد که بیعت نامه او را به عنوان امیر امان الله خان بنویسد و بتاریخ 25 جمادی الاول بیعت نامه ذیل به امضای نایب السلطنه بعنوان امیر امان الله خان فرستاده شد: (متن بیعت نامه در صفحه 743) [متن این بیعت نامه همچنان متن بیعت نامه معین السلطنه عنایت الله خان و سردار حیات الله عضدالدوله قبلاً در قسمت چهاردهم این مقاله درج شده است]

[در این ارتباط باید گفت که سردار نصر الله خان در طی دل خواهان پادشاهی بود، چنانکه از افعال و کردارش پس از شهادت امیرحبيب الله خان واضح گشت و اما وقتی دید که رسیدن به این مقام برایش دشوار و حتی ناممکن است بخصوص وقتی از حمایت مردم کابل و قیام عساکر و زندانی شدن بعضی از درباریان خاصاً سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش اطلاع یافت و نیز اقدامات پیشنهادی مستوفی الممالک را برای تدارک حمله به کابل از چند طرف دچار تزلزل دید، ناگزیر تن به انصراف از امارت خود داد و به امیر امان الله خان بیعت کرد. در عین زمان جای شک نیست، طوریکه در گزارشات کاتب گفته آمد، سردار نصرالله خان دارای روحیه ضعیف بود و شهامت و قاطعیت در تصمیم نداشت و به مجرد مواجه شدن با اندک مشکل تغییر نظر میداد، چنانچه او در ظرف شش روز امارت خود سه بار تصمیم به خلع کردن خود از امارت گرفت و حتی کاغذی نوشت، اما دیگران بخصوص میرزا محمد حسین خان مستوفی او را از عزمش منصرف ساختند - کاظم]

«تا اینوقت اعلامیه های امیرامان الله خان در سرتاسر کشور تأثیر عمیق خود را در بین مردم و سپاه بخشیده بود. او گفته بود که من تاج سلطنت را با شرط استقلال و آزادی داخلی و خارجی افغانستان پذیرفته ام و هم اشاره به لزوم توجه در زندگی سپاه کشور نموده بود. لهذا در هر جایی که مخالفت با امیر [امان الله خان] احساس شد، عسکر محل بطرفداری از شاه جدید مداخلت کرد. مثلاً در قطن ناظر محمد صفر خان والی که مربوط بدسته نایب السلطنه بوده و بیعت نامه را بنام او ترتیب کرده بود، از طرف عسکر معزول و محبوس و بکابل تحت الحفظ فرستاده شد. در میمنه همچنین جنرال عبدالغفار خان گرفتار طرفداری دولت [نظام] جدید گردید. بعدها در هرات نیز این واقعه تکرار شد، در جلال آباد هم چنین شد، سپاه از بین خود یک نفر عسکر هراتی بنام غلام رسول خان را وکیل و قوماندان خویش قرار دادند؛ این قوماندان جدید عسکر محافظ بالای خزانه و گدام و جباخانه و تمام ادارات دولتی بگماشت و خطبه بنام امیرامان الله خان بخواند، بیرق شاهی نایب السلطنه را از بام عمارت فرود آورد و نایب السلطنه را با احترام تحت نظر و حفاظت نگهداشت، سردار محمد نادر خان سپهسالار و خاندانش را با مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک محبوس و توسط قشون محافظ بزیر قومانده شاه علیرضا خان کندکمر بکابل فرستاد و هم بیعت سپاه را توسط نماینده خود بدربار کابل روانه کرد. این فعالیت سپاه نمونه بارز نظم و دسپلین اردوی افغانستان بود، درحالیکه هیچ خونی ریخته نشد و تخریباتی بعمل نیامد.» (صفحه 743 و 744)

تا اینجا طوریکه ملاحظه میشود گزارش مرحوم غبار با آنچه در سراج التواریخ آمده فقط در بعضی موارد جزوی تفاوت دارند، ولی بطور کل گفته ها و بیانات هر دو در یک مسیر و بطور موازی در حرکت میباشند و این خود نشانه ای از ثبوت واقعیت قضایا را میرساند.

(ادامه در قسمت شانزدهم: ادامه رویدادها)